

چشم انداز زندگی

..... علی مزروعی

کارشناس مسایل اقتصادی و اجتماعی

اگر به سراغ نوجوانان و جوانان امروز جامعه‌مان برویم و از آنها سؤال کنیم چه افقی برای زندگی خود در سال‌های پیش رو ترسیم می‌نمایند، چه پاسخی می‌دهند؟ به عبارت دیگر نگرش آنان نسبت به آینده‌ای که می‌خواهند در آن زندگی کنند، چیست؟ آیا نسبت به آینده‌ی خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند خوشبین و امیدوارند یا بدبین و ناامید؟ آیا بهبود و پیشرفت و دستیابی به آرزوهای خود را محتمل می‌دانند یا ناممکن؟ آیا استفاده از فرصت‌های رشد و تعالی در جامعه برای رسیدن به ثروت، منزلت و قدرت را برابر و ممکن می‌دانند یا نابرابر و غیرممکن؟ آیا ...

در برابر این گونه سؤالات است که بحث «چشم انداز زندگی» در ادبیات اقتصادی اجتماعی امروز جهان و در متن‌های مربوط به «عدالت اجتماعی» مطرح می‌شود و در واقع بدون پرداختن به این موضوع و بازکردن ابعاد آن نمی‌توان زمینه‌ها و بسترهای لازم برای تحقق «عدالت» را در جوامع بشری فراهم آورد و هرگونه شعار یا حرکتی به نام «عدالت محوری» به نتیجه و ثمر مطلوب نخواهد رسید.

امروزه همه‌ی اهل مطالعه و نظر، با شاخصی به نام «امید به زندگی» آشنایی دارند. این شاخص که یکی از شاخص‌های جهانی برای رتبه‌بندی توسعه یافتگی کشورها به شمار می‌رود نشانگر آن است که در هر کشور یک نوزاد در بدو تولد چند سال امکان حیات و زندگی دارد. از زمانی که این شاخص تعریف و بنیان نهاده شد، کشورهای جهان تلاش کردند با فراهم آوردن امکانات زیستی و بهداشتی بیشتر و بهتر،

بویژه برای دهک‌های پایین درآمدی، امکان زندگی بیشتر را بویژه برای شهروندان خود دامن زدن تا در رده‌بندی جهانی رتبه‌ی بهتری را به خود اختصاص دهند. ایران که در رتبه‌بندی این شاخص در میانه قرار دارد شاخص «امید به زندگی» اش برای زنان ۷۴ و برای مردان ۷۲ سال، در سال ۱۳۸۳ بوده است. یعنی هر نوزادی که در این سال پا به عرصه‌ی حیات در خانوارهای ایرانی می‌گذاشته، اگر دختر بوده ۷۴ و اگر پسر بوده ۷۲ سال امید به زندگی برای او وجود داشته و می‌تواند امیدوار باشد که به این حد از سن دست یابد. اما سؤال مهم تر این است که با این «امید به زندگی» محتوا و کیفیت زندگی شهروندان ایرانی چگونه خواهد بود؟ و هر فرد چه افقی را برای محتوا و کیفیت زندگی خود می‌تواند متصور باشد؟ و بویژه در دوران نوجوانی و جوانی که افراد خطوط اصلی زندگی آینده در پیش رویشان را ترسیم و در مسیر آنها به حرکت در می‌آیند چقدر می‌توانند امیدوار به تحقق آنچه ترسیم کرده‌اند باشند؟ «چشم‌انداز زندگی» شاخصی است که در پاسخ‌گویی به این وضعیت مطرح می‌شود و البته شاخصی کیفی و نه کمی است. شاخصی است که از درون نگرش و رفتار شهروندان هر کشوری می‌توان آن را به طور نسبی دریافت و با تکیه بر آن به تحلیل وضعیت موجود و اصلاح آن پرداخت. یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های تحقق «عدالت» در هر جامعه‌ای، - که امروزه کمترین اختلافی درباره‌ی آن میان نظریه‌پردازان اقتصادی و اجتماعی وجود ندارد، - ایجاد فرصت‌های برابر برای شهروندان در عرصه‌ی اجتماع، برای رشد و تعالی است. اگر دستیابی به ثروت، منزلت و قدرت و زندگی بهتر را انگیزه‌ی اصلی فعالیت‌ها و تلاش انسان‌ها بدانیم، در این مسیر آیا همه‌ی افراد از فرصت‌های برابر برخوردارند؟ و «چشم‌انداز زندگی» برای هر یک چیست؟

این را می‌دانیم که «چشم‌اندازهای زندگی» افراد متأثر از سه نوع امکان هستند:

۱. طبقه‌ی اجتماعی خاستگاه شهروندان: طبقه‌ای که در آن به دنیا می‌آیند و تا سن بلوغ عقلانی در آن پرورش می‌یابند.
۲. مواهب فطری شهروندان (در مقایسه با مواهب بالفعل آنها) و فرصت‌های ایشان برای پرورش این مواهب که متأثر از طبقه‌ی اجتماعی خاستگاه آنهاست.
۳. بخت و اقبال مساعد یا نامساعد. یا شانس خوب یا بد شهروندان در جریان زندگی (چگونگی متأثر شدن



آنها از بیماری و تصادف، و فرضاً، از ادوار بیکاری غیرارادی و رکود اقتصادی).

ملاحظه می‌شود که حتی در شرایط یک جامعه بسامان و عادلانه نیز «چشم اندازهای زندگی» ما بشدت متأثر از امکان‌های اجتماعی، طبیعی و غیرمنتظره و نیز نحوه‌ای است که ساختار اساسی جامعه (روابط و مناسبات درونی، نهادهای موجود و هنجارها، اوضاع اقتصادی و اجتماعی، نظام سیاسی و حکومتی ...)، از راه ایجاد نابرابری‌ها، از این تحولات برای دستیابی به اهداف اجتماعی معین استفاده می‌کنند. اما وقتی بحث از «فرصت‌های برابر» برای همه‌ی شهروندان می‌شود به معنای آن است که شهروندان با نظر داشت این نابرابری‌ها و درک واقعی نسبت بدان‌ها، از فرصت‌های برابری برای رشد و تعالی در عرصه‌ی عمل اجتماعی و سیاسی برخوردار باشند و تحقق این امر مشروط به آن است که همه‌ی افراد یک جامعه یکدیگر را به عنوان افراد آزاد و برابر به رسمیت بشناسند و نهادهای اساسی (مثل آموزش و پرورش، رسانه‌ها، ...) باید این برداشت از شهروندان را به آنها آموزش دهند و نیز این آرمان عدالت سیاسی را به طور علنی نشان دهند و از آن حمایت کنند. در این صورت می‌توان انتظار داشت که افق زندگی تا آخرین حد ممکن بر روی افراد گشوده شود و «چشم‌اندازهای زندگی» همگام با «امید زندگی» شور و نشاط و شادابی و امید را به درون افراد تزریق و اسباب کار و تلاش و زندگی را برای آنان فراهم آورد و مسیری از رشد و توسعه را به روی جامعه بگشاید. شرح و بسط بیشتر این موضوع فرصت دیگری می‌طلبد اما برای این که از این بحث به نتیجه‌ی کاربردی برسیم توجه همگان را به مثالی جلب می‌نمایم:

در جامعه‌ی ما در متن نابرابری‌ها موجود، فرصت برابری برای تحصیل و آموزش به وجود آمده است، و خوشبختانه افراد وابسته به دهک‌های درآمدی متوسط به پایین از این امکان برای رشد و تعالی و پیشرفت خود بیشترین بهره را برده و می‌برند و آن بخش از این افراد که به سطوح عالی تحصیلی می‌رسند «چشم‌انداز زندگی» امیدوارکننده‌ای را پیش روی خود دارند، با این حال ملاحظه می‌شود که بخشی از آنها (غالب نخبه‌ها و معدل‌های بالا) در پی خروج از کشور و زندگی در جای دیگراند، چرا که آنها به جایگاهی می‌رسند که «چشم‌انداز زندگی»شان را نه در قالبی ملی که در قالبی بین‌المللی تعریف و پی می‌گیرند. به عبارت روشن، سرمایه‌گذاری‌های انجام شده بر روی اینان بازدهی خود را در جای دیگر ظاهر می‌کند و اسباب ثروت و توانایی دیگران را فراهم می‌سازد و جامعه‌ی ما همچنان باید با مشکلات و مسایل اقتصادی و اجتماعی خود درگیر باشد.

چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ خیلی واضح است که علی‌رغم وضع و متن جامعه ما، شهروندان ایرانی «چشم‌اندازهای زندگی» را غالباً نه در عرصه‌ای ملی بلکه در سپهری جهانی می‌نگرند، و از این منظر پاسخگویی به آن اکثریتی که «چشم‌انداز زندگی»شان را در سپهری جهانی اما در داخل می‌جویند بسیار سخت و دشوار است. به نظر راقم هر چند به واسطه‌ی اعمال برخی‌ها سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی برابری طلبانه در سال‌های پس از انقلاب شاخص «امید زندگی» در ایران رو به رشد و نسبتاً مطلوب به نظر می‌رسد اما شاخص «چشم‌انداز زندگی» ما ایرانیان وضعیتی نامطلوب دارد و افق چندان روشنی را پیش روی شهروندان ایرانی بویژه جوانان نمی‌گذارد و بهترین دلیل آن که بخشی از شهروندان درس خوانده و نخبه‌ی ایرانی شرایط موجود را برای دستیابی به منزلت، ثروت، قدرت و زندگی بهتر حاوی فرصت‌های برابر نمی‌بینند و قطعاً در بستر چنین شرایط و نگرشی نمی‌توان نظام عادلانه‌ای را تحقق بخشید.

ایران که در رتبه‌بندی
این شاخص در میانه قرار
دارد شاخص «امید به
زندگی» اش برای زنان ۷۴
و برای مردان ۷۲ سال،
در سال ۱۳۸۳ بوده است،
یعنی هر نوزادی که در
این سال پا به عرصه‌ی
حیات در خانوارهای ایرانی
می‌گذاشته، اگر دختر بوده
۷۴ و اگر پسر بوده ۷۲
سال امید به زندگی برای
او وجود داشته و می‌تواند
امیدوار باشد که به این
حد از سن دست یابد

